

AN ERROR OF JUDGMENT

Ferdinando Frega - Nando the Scribe



GILLETTE: خطای دآوری

GILLETTENARRATIVE — جستارهای تیغه

وقتی مردی به شصت و یک سالگی می‌رسد و خود را به‌راستی تنها می‌یابد، دیگر میان خاطراتش زندگی نمی‌کند. میان اشتباه‌هایش زندگی می‌کند.

خاطرات بی‌آزارند. دیگر نمی‌توانند آسیبی برسانند. اشتباه‌ها فرق دارند. اشتباه‌ها پیش از آدم بیدار می‌شوند. لب تخت می‌نشینند و منتظر می‌مانند چشم‌های آدم باز شود. آن‌ها همدمان وفادار پیری‌اند، چون تنها چیزهایی‌اند که نمی‌شود دوباره بر سرشان چانه زد.

آن صبح ماه اوت، به آن نهاد قدیمی جنوب ایتالیا فکر می‌کردم که به ازدواج اجباری معروف است.

در روستاهای دهه‌های 1940 و 1950، دو جوان با آن بی‌پروایی که ویژه جوانی است عاشق هم می‌شدند. یکدیگر را می‌خواستند، به هم اعتماد داشتند و هرگز به پیامدها فکر نمی‌کردند. بعد پیامدها به هر حال از راه می‌رسیدند. گاهی یک بچه. گاهی دو. گاهی سه.

خانواده‌ها به واقعیت نگاه می‌کردند و رامحلی عملی برمی‌گزیدند.

نه چون روشن‌اندیش بودند.

نه چون رمانتیک بودند.

چون رسوایی گران‌تر از ازدواج بود.

دو دل‌داده را به سوی محراب هل می‌دادند، در مسئولیت غسل تعمید می‌دادند، و رهایشان می‌کردند در جامعه، با بچه‌ها، تعهدها، و آینده‌ای که برنامه‌اش را نریخته بودند اما حالا باید می‌ساختندش.

وقتی خانواده‌ها با رابطه مخالف بودند، رامحل دیگری هم بود.

.fuitina

گریز.

دو جوان که با هم ناپدید می‌شدند تا اعلام کنند رضایت دیگر اهمیتی ندارد.

پیام ساده بود:

ما از آن یکدیگریم. هر وقت توانستید به ما برسید.

سرانجام همه برمی‌گشتند. خانواده‌ها همیشه برمی‌گردند. پدر و مادرها می‌بخشند چون فرزندان‌شان را دوست دارند. پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها می‌بخشند چون نوه‌ها هر قانون پیشین دل را واژگون می‌کنند.

اما آن صبح به زوج‌های جوان فکر نمی‌کردم.

به خودم فکر می‌کردم.

سال‌ها بود که تمرین خصوصی‌ام حسابداری خطاها شده بود.

تصمیم‌های غلط.

سکوت غلط.

وفاداری غلط.

انتظارهای غلط.

و برخلاف آن دلدادگان جوان، هیچ ازدواج جبرانی‌ای منتظرم نبود. نه کشیش روستا. نه شورای خانواده. نه فرمولی اجتماعی که بتواند حساب را اصلاح کند.

آن وقت فهمیدم که fuitina خودم چهل سال طول کشیده است.

شصت و پنج کشور.

چهار دهه.

گریزی تنها از این قاره به آن قاره.

پرسش دیگر این نبود که آیا گریخته بودم.

پرسش این بود:

دقیقاً از چه گریخته بودم؟

در 14 اوت 2026، پاسخ سرانجام از راه رسید.

دانستن آنچه رخ داده بود کافی نبود.

فهمیدن چرایی‌اش ضروری شد.

فاصله میان خرد و رنج اغلب چیزی بیش از یک توضیح گم‌شده نیست.

و ناگهان روشن شد.

خیانت نبود.

توطئه نبود.

حتی سرنوشت هم نبود.

یک خطای داوری بود.

خطای داوری‌ای باشکوه، گران و به درازای یک عمر.

نمی‌توانستم اصلاحش کنم.

نمی‌توانستم از آن فرجام بخواهم.
نمی‌توانستم با مرجع عالی‌ای که مسئول نتیجه بود مذاکره کنم.
سرنوشتم.
مدیرعامل همه پیامدهایی که تا امروز با آنها روبه‌رو شده‌ام.
و برای نخستین بار، بحث با او را کنار گذاشتم.

Ferdinando Frega